

محمد حنابزاده

## گوهرهای مثنوی معنوی مولوی

### داستان بقال و طوطی

بقالی طوطی خوش نوا و سبزرنگی داشت که سوداگر آن را با شیرین زبانی سرگرم کردی و مایه رونق بازار بقال بودی . از قضا در دکان بقال گربه‌ای دره‌ی موشی افتاد طوطی از ترس جان از بالای دکان جستن نمود و شیشه‌های روغن بادام از پرش او بزیر غلطید و شکست بقال از این زیان عنان تمالک را از دست داد با دست به سرطوطی زد و از اثر ضربت سرطوطی کل شد و از این پس پرنده بیگناه از نوا و آوا خاموش گردید و راز و نیاز خواجه برای زبان آمدن مرغ بیفایده ماند .

روزها گذشت و بقال با غم و اندوه و پشیمانی بسربرد تا آنکه درویشی از جلو دکان بقال عبور کرد و سرش مانند پشت طاس و طشت بیمو و صاف بود؛ طوطی از دیدن او بسخن آمد و گفت:

تو هم شیشه روغن را شکستی که مانند من کچل گشتی؟ مردم از سخن او و از قیاسی که نمود و درویش را مانند خود پنداشت بخنده افتادند!

در اینجا مولوی فرماید: تو هم اگر سخن طوطی را میشنیدی میخندیدی ولی متوجه باش که کارهای خودت را چنین قیاس و مقیاس نگیری . درنوشتن شیردرنده و شیردرنده و شیرگاو و گوسفند بیک شکل است ولی معنی آنها باهم تفاوت کلی دارد:

گمراهی‌ها و لغزش‌ها و سقوط از همین خطاها و اشتباهات پدید می‌آید و بهمین دلیل افراد کوتاه‌نظر چون دیده بینا ندارند همه افراد خوب و بد در نظرشان یکسان است و دنبال هر صدا و آوازی می‌دوند و ساده‌لوحان انبیاء و اولیای خدا را مانند خود پنداشته و گفتند:

ما بشر و شما هم بشرید. شما خواب و خوراک دارید و ما هم خواب و خوراک داریم پس با هم مساوی هستیم. آری مساوی بودند از لحاظ صورت ولی از باطن و سیرت مردان خدا بی‌خبر ماندند.

### مثال دیگر :

دو نوع زنبور وجود دارد. هردو در مرغزار از گل و لاله غذا می‌گیرند اما یکی عسل میدهد و دیگری زهر. دو نوع آهو هست هردو از یک نوع آب و علف پرورش می‌یابند یکی مشگ ناب میدهد و دیگری سرگین. دو نوع نی در نیستان دید میشود یکی از شکر و دیگری میان‌تهی است. زمین زمین است اما یکی شوره‌زار و دیگری کشتزار میشود آب شیرین و شور هردو صاف و زلال هستند تنها ذائقه سالم میتواند طعم غذاها و آبها و عسل و موم را از هم فرق بگذارد. هر کاریکه انسان می‌کند بوزینه هم از او تقلید مینماید آیا با این تقلید بوزینه انسان میشود؟..

مؤمن ، منافق ، عالم و جاهل هر کدام بمقام خود می‌روند و بر طبق نام خود سیر میکنند اگر کسی را مؤمن بخوانی خورشحال و مسرور میشود و اگر منافق بنامی خشمگین شده پر خاش می‌کند محبوبیت و منفور بودن این نامها از معانی آنها سرچشمه گرفته و رنه حرفهای ( م و ن ) شرافتی ندارد و حرف

مثل ظرف است و معنی چون آبی که درون آن ظرف میباشد بنا بر این شناسایی حق از باطل و زرنیکو از زر قلب در عیار محک میخواهد و فریفته نام و عنوان و آواز و ادعا نباید گشت و در هر کاری تحقیقی دقیق و عمیق ضرورت دارد و داوری در امور هم نباید از روی قیاس و نظایر و اخوات و حوادث و وقایع باشد و آدمی بظاهر اعتماد نماید که فرمود :

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

همانطور که صیاد بانگ صغیر مرغ را تقلید میکند و مرغ غافل صدای همجنس خود را شنیده از هوا بزمین فرود آمده گرفتار دام میشود افراد پست و فرومایه هم سخنان بزرگان را ندانسته بزبان آورده ابلهان و خوش باوران را طعمه نابکارها و مقاصد دون و شیطانی خود مینمایند بنا بر این فریب ظاهر را نباید خورد و گمراه شد، و باید گوش و هوش و عقل و خرد را بکار انداخت تا بورطه بدبختی و هلاکت دچار نگشت :

بزرگان ما در بیان حکایت و داستان آرمان و هدفی جز شناساندن حقایق و بینائی دیده باطن مردم نداشته قصه و افسانه را برای سرگرمی نساخته و بیهوده سخن رانی نکرده اند . مولوی در هر حکایت کوچک و بزرگ نخست بر اصل جامعه شناسی از روی مثل بحثهای عرفانی و حکمت آمیز را آغاز میکند آنگاه خطاها و اشتباهات را مجسم نموده توجه بعقل و خرد معطوف میدارد :

در حکایت کوچک طوطی و قیاس او بطوریکه مشاهده شد قیاس را بعقل منطقی باطل میدانند و تحقیق و تدقیق را در هر امری هر چند همه ظواهر گواه صادق بر قبول باشد لازم میشمارد ناآدمیان از کید افراد دیوسیرت آزاد همانند : دقت و مراقبت و دوراندهی صفای نفسانی و روانی هم میخواهد زیرا ؛ کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حيله و بی شرمی است